

اشاره

امام خمینی، (۱۳۳۸-۱۲۸۱) رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران، از سال‌های نوجوانی تا آغاز مبارزات علیه رژیم پهلوی (۱۳۴۱ش) و تا انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) شاهد حوادث بسیاری بوده است که خود در زمان‌های مختلفی از آن‌ها یاد کرده است. هدف این مقاله نیز بررسی زندگی و حوادث مهم سیاسی بیست سال نخست زندگی ایشان است.

عبدالرضا آقایی

دبیر تاریخ - ازنا

زندگانی امام خمینی (ره)

از تولد تا ورود به حوزه علمیه قم (۱۳۰۱-۱۲۸۱)

کلید واژه‌ها: امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی، زندگی نامه.

شود و در این شهر مقیم می‌گردد. سید احمد در سال ۱۲۷۵ ه. ق با دختر محمدحسین بیگ که خواهر یوسف خان بود، ازدواج می‌کند. از این ازدواج چهار فرزند به نام‌های آغابانو خانم، سلطان خانم و صاحب خانم و سید مصطفی متولد می‌شوند. متأسفانه طولی نمی‌کشد که سید احمد در سال ۱۲۸۵ فوت می‌کند و فرزندان یتیم می‌شوند. پیکر او را به کربلا انتقال می‌دهند و در آنجا به خاک می‌سپارند.

پدر امام خمینی

سیدمصطفی در سال ۱۲۷۸ ه. ق (۱۲۴۱ش) به دنیا آمد. وی پس از فراگیری تحصیلات اولیه در مکتب‌خانه‌های خمین و فراگیری مقدمات زبان عربی نزد معلمی به نام آقا میرزا احمد، برای ادامه تحصیل به اصفهان و سپس نجف اشرف رفت. وی در نجف و نیز در سامرا که حوزه درس میرزای شیرازی بود، تحصیلات خود را دنبال کرد و در زمره علما و مجتهدین قرار گرفت (اروحانی: ۳۶) آن‌گاه به خمین بازگشت و اداره امور دینی و شرعی مردم منطقه را بر عهده گرفت. او اجازه اجتهاد

کمره‌ای‌ها، واقع شدن ولایتشان بر سر راه لشگرکشی‌ها و نیز زرخیزی و حاصل خیزی آن بوده است. [مردای نیا: ۹] بنابراین زندگی مردمی که در این ولایت زندگی می‌کرده‌اند (مانند امام خمینی) از این وقایع متأثر بوده است.

اجداد روح الله

جداعلی امام خمینی (ره) دین‌علی شاه نام داشته و در کشمیر هندوستان زندگی می‌کرده است. وی از علمای شیعه مذهب آن منطقه بوده و در آنجا به شهادت رسیده است [مردای نیا: ۱۴۹-۱۴۷] (وی اصالتاً نیشابوری بوده است، که به خاطر ناامنی و هرج و مرج به کشمیر مهاجرت کرده بود) [رجبی: ۹۵]. فرزند دین‌علی شاه به نام سید احمد، در بین سال‌های ۱۲۴۰ تا ۱۲۵۰ ه. ق از کشمیر راهی سفر عتبات عالیات می‌شود. وی در مدت اقامت در عتبات با شخصی از اهالی خمین به نام یوسف خان فراهانی، از اعیان توابع خمین آشنا می‌شود [ستوده: ۱۷] یوسف خان از سید احمد دعوت می‌کند برای ارشاد اهالی خمین به این شهر بیاید. سید احمد نیز این دعوت را می‌پذیرد و در سال ۱۲۵۴ ه. ق (۱۲۱۷ش) روانه خمین می‌

زادگاه امام خمینی (ره) شهر خمین است. این شهر که از شهرهای قدیم ایران است، امروزه در استان مرکزی قرار دارد. ساخت خمین را به پادشاهی به نام «هما» دختر بهمن، از سلسله اساطیری کیانیان نسبت می‌دهند. بر این اساس نام این شهر «همایون» بوده که اعراب آن را خماین می‌نامیده‌اند. (مردای نیا: ۴) خماین جزو ولایت تیمره و تیمره جزو ایالت اصفهان بود. تیمره در قرن چهارم هجری به دیمره تغییر نام یافت و در قرن هفتم تا نهم هجری به کمره تغییر نام داد. (همان: ۹-۴) باید به این نکته نیز اشاره کرد که بعد از ورود مسلمانان به ایران، ابوموسی اشعری، اهواز، اصفهان و تیمره را فتح کرد. مذهب مردم خمین از آغاز شیعه اثنی عشری بوده است. [رجبی: ۹۴]

در دوره قاجاریه کمره یک ولایت به شمار می‌رفت. [وره‌رام: ۸۰] که با دو ولایت گلپایگان و خوانسار، این سه ولایت، ولایات ثلاثه را تشکیل می‌دادند. تاریخ کمره از ورود اسلام تا انقراض قاجاریه، شاهد تاراج‌ها، خرابی‌ها و لشگرکشی‌هایی بوده است. محمدجواد مردای نیا با توجه به وقایع تاریخی معتقد است که «گناه اصلی

داشت و ملقب به فخرالمجاهدین بود. (ستوده: ۲۰)

سید مصطفی قبل از رفتن به نجف، با هاجر خانم، دختر میرزا احمد مجتهد ازدواج کرده بود، از این رو در سفر به نجف، همسرش را نیز همراه برد. حاصل ازدواج او با هاجر خانم سه دختر و سه پسر بود. (روحانی: ۳۷)

سید مصطفی مردی ظلم‌ستیز و حامی محرومان بود. او در طول زندگی خود، تلاش بسیاری برای جلوگیری از ظلم خوانین و مأموران دولتی نسبت به مردم محل انجام می‌داد، از جمله وقتی مشاهده کرد که ظلم خوانین زیاد شده است، تصمیم گرفت این وضعیت را به اطلاع والی عراق (اراک کنونی) که شخصی به نام عضدالسلطان بود، برساند و بدین منظور عازم آنجا شد. اما دو نفر از خوانین به نام‌های جعفرقلی خان و رضاقلی خان که بیش از سایر خوانین از اقدام سیدمصطفی واهمه داشتند، تصمیم گرفتند او را از سر راهشان بردارند.

بنابراین آن دو در میانه راه خمین به اراک، به سیدمصطفی حمله کردند و با شلیک گلوله‌ای به قلب وی او را به شهادت رساندند (رجبی: ۹۷-۹۶). شهادت سیدمصطفی در تاریخ دوازدهم ذی‌قعدة ۱۳۲۰ ه. ق (۱۲۸۱ ش) اتفاق افتاد. پیکر او را به نجف اشرف منتقل کردند و در آنجا به خاک سپردند (پسندیده: ۲۵-۲۳) جریان شهادت آقا مصطفی را خواهر و فرزندانش پیگیری کردند و در نهایت موجب دستگیری و قصاص قاتلان وی در سال ۱۳۲۱ ه. ق در میدان توپخانه گردید. (ستوده: ۲۳-۲۱)

سیدروح‌الله در بیستم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۰ ه. ق (اول مهر ۱۲۸۱ ش) در خمین به دنیا آمد وی در زمان شهادت پدر، تنها چهار ماه و بیست و دو روز سن داشت. بنابراین تحت سرپرستی عمه‌اش صاحبه خانم و مادرش هاجر خانم پرورش یافت. روح‌الله به مدت ۲ سال نیز دایه‌ای به نام ننه خاور

داشت، که در پرستاری و نگهداری از ایشان نقش مهمی ایفا کرد (روحانی ۳۸-۳۷) در این باره، محمدحسن رجبی می‌نویسد: «روح‌الله از همان نخستین روزهای تولد، به دستور پدرش به دایه‌ای پرهیزگار به نام ننه خاور سپرده شد، تا کودک را شیر دهد و از او التزام می‌گیرد تا زمانی که فرزندش را شیر می‌دهد، از غذای دیگری نخورد، در عوض غذای ننه خاور تا زمان حیات خود (سید مصطفی) و پس از شهادت وی تا ۲ سالگی عمر کودک، از منزل او تأمین می‌شد. (رجبی: ۹۸)

از کودکی تا دهه دوم زندگی

روح‌الله دوران کودکی را در خمین گذراند. سپس در مکتب‌خانه آخوند ملا ابوالقاسم به تحصیل پرداخت. او برای فراگیری دروس ادبیات و عربی نزد شیخ جعفر رفت و بعد از آن پیش میرزا محمود افتخار العلماء دروس ابتدایی را آموخت. بعد از آن مقدمات را نزد میرزا مهدی - دایی خود - شروع کرد، سپس نزد میرزارضا نجفی منطق را فرا گرفت. در ادامه درس‌های منطق، مطول و سیوطی را نزد آیت‌الله مرتضی پسندیده (برادرش) فرا گفت. (ستوده: ۲۸ و پسندیده: ۵۰) روح‌الله در سن ۱۶ سالگی عمه و مادرش را از دست داد و از نعمت وجود آن دو بزرگوار نیز محروم گردید. (انصاری: ۱۴). وی چند سال بعد از مرگ مادر، در سال ۱۳۳۹ ه. ق (۱۳۰۰ ش) برای ادامه تحصیل از خمین به حوزه علمیه سلطان آباد (اراک کنونی) رفت. در آن زمان اراک یکی از مراکز علمیه ایران بود و آیت‌الله حائری یزدی - مؤسس حوزه علمیه قم - در آنجا تدریس می‌کرد. شهرت حوزه علمیه اراک باعث شده بود تا طلبه‌های بسیاری از شهرهای مختلف ایران برای ادامه تحصیل به آن حوزه بروند و سید روح‌الله نیز یکی از آنان بود.

امام خمینی (ره) خود در این باره

می‌نویسد: «سنه ۱۳۳۹ قمری برای تحصیل رفتم و نزد مرحوم آقا شیخ محمدعلی بروجردی، مطول، و نزد مرحوم آقا شیخ محمد گلپایگانی، منطق و نزد مرحوم آقا عباس اراکی، شرح لمعه را فرا گرفتم. (خمینی: ۸) آقا روح‌اله در سن ۱۹ سالگی وارد شهر اراک شد.

حدود یک سال از ورود ایشان به اراک گذشته بود، که در ماه رجب سال ۱۳۴۰ ه. ق (۱۳۰۱ ش) آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، به درخواست روحانیون قم به آن شهر مهاجرت و حوزه علمیه قم را تأسیس کرد. حدود چهارماه بعد از مهاجرت آیت‌الله حائری، آقا روح‌الله نیز به قم رفت و در حجره‌ای از مدرسه دارالشفا ساکن شد و به تحصیل مشغول گردید.

در سال (۱۳۰۴ ش) که انتخاب اسم فامیل (شهرت) برای ایرانیان اجباری شد، برای آقا روح‌الله، فامیل مصطفوی، برای مرتضی، فامیل پسندیده و برای نورالدین، فامیل هندی انتخاب شد. از آن پس نام شناسنامه‌ای امام، سید روح‌الله مصطفوی شد. سید روح‌الله، در سن ۲۵ سالگی (۱۳۰۰ ش) به مرحله اجتهاد رسید و دو سال بعد نخستین کتاب خود، شرح دعای سحر را که حاوی نکات عمیق عرفانی، فلسفی و عربی نوشت. وی در سال ۱۳۰۸ ش با خدیجه ثقفی، دختر حجه الاسلام میرزا محمد ثقفی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های سید مصطفی و سید احمد و سه دختر به نام‌های صدیقه، فریده و فهیمه بود. دو دختر نیز به نام‌های لطیفه و سعیده در کودکی فوت کردند. سید روح‌الله در سال ۱۳۱۲ ش به زیارت خانه خدارفت. از آن به بعد، آقا روح‌الله در بین طلبه‌ها به حاج آقا روح‌الله معروف شد.

آقا روح‌الله از دوران کودکی و نوجوانی، تا ورود به حوزه علمیه قم و تا زمان رحلت آیت‌الله حائری (۱۳۱۵ ش) با حوادث



سیاسی و اجتماعی زیادی روبرو شد، که هر کدام در پرورش روحیهٔ ظلم‌ستیز و انقلابی او مؤثر بود:

۱. امام خمینی، زمانی که کودکی ۴-۵ ساله بود، انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۳۲۴ ه.ق (۱۲۸۵ ش) به پیروزی رسید.

در این سال، مظفرالدین شاه به خواسته‌های مشروطه‌خواهان گردن نهاد و در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش فرمان مشروطیت را صادر کرد. وی در همان سال درگذشت.

بعد از مظفرالدین شاه، پسرش محمدعلی شاه به پادشاهی رسید. محمدعلی شاه از همان آغاز سلطنت خود با مشروطه‌خواهان اصطکاک پیدا کرد. او در ۲۸ دی ۱۲۸۵ ش جشن تاج‌گذاری خود را برگزار کرد و از اشراف و نمایندگان دولت‌های خارجی برای شرکت در این مراسم دعوت به عمل آورد، اما از نمایندگان مجلس شورای ملی دعوت نکرد. وی اساساً انسانی خودکامه بود. ملت را بنده و برده خود می‌پنداشت و آنان را

برای دخالت در امور کشور و مشورت در سیاست لایق نمی‌دانست. (ملک زاده: ۲۲۰) اوج مخالفت محمدعلی شاه با مشروطیت به توپ بستن مجلس اول شورای ملی بود که این کار را در سال ۱۲۸۷ ش با مشاوره و فرماندهی لیاخوف روسی انجام داد. مجلس به توپ بسته شد و به دنبال آن تمام خانه‌های مشروطه‌خواهان به غارت رفت و مأموران به دستگیری مشروطه‌خواهان پرداختند. بدین‌گونه دوباره برای مدتی

استبداد حاکم شد.

بعد از به توپ بستن مجلس، شهرهای ایران بویژه: تبریز، رشت و اصفهان، در مقابل اقدامات محمدعلی شاه به مقاومت دست زدند. مقاومت اصلی از تبریز شروع شد و دو تن از مجاهدان نام آور آن سرزمین به نام‌های سستارخان و باقرخان، بیش از نه ماه در برابر سربازان اعزامی تهران مقاومت کردند. تلگراف‌ها و نامه‌ها و فتوای آیت‌الله محمد کاظم خراسانی و حمایت

آیت‌الله عبدالله مازندرانی و آیت‌الله میرزا خلیل تهرانی، نقش مهمی در حمایت‌های دیگر عالمان دینی از نهضت مشروطه داشت. (مدنی: ۲۵۷)

سرانجام سپاهی از مردم اصفهان و بختیاری و سپاهی از گیلان راهی تهران شدند و در سال ۱۲۸۸ ش تهران را فتح کردند و مشروطه‌خواهان قدرت را به دست گرفتند. به دنبال این پیروزی محمدعلی شاه به سفارت روسیه پناهنده

شد و مجلس شورای ملی بار دیگر کار خود را از سر گرفت. اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور سید عبدالله بهبهانی از رهبران انقلاب مشروطیت نیز از وقایع پس از مشروطه بود.

امام خمینی در این زمان کودکی ۷-۸ ساله بود اما به تدریج که بزرگ می‌شد، از راه‌های مختلف در جریان انقلاب مشروطیت و حوادث بعد از آن قرار می‌گرفت اخباری که از تهران می‌رسید، نامه‌ها و نقل قول‌های شفاهی داماد عمه‌اش، سید محمد کمره‌ای، روایات و خاطرات سایر افراد فامیل که جزو باسوادان و اعیان کمره بودند، همه اینها او را به خود متوجه می‌ساخت.

آقا روح‌الله با پسر تقی خان صارم همایون (یکی از مشروطه خواهان دو آتشه کمره) و با فرزندان کوچک‌خان بهادر الملک (سردسته گروهی از سواران مشروطه خواه) آشنایی و تاحدودی رفاقت داشت. از سوی دیگر تعدادی از نزدیکان وی از جمله دایی‌اش میرزاهدی و شوهر عمه‌اش ملا محمد جواد در شمار مخالفان مشروطه بودند که نشست و برخاست ایشان با هر گروهی دامنه آگاهی‌شان را گسترش می‌داد» (مرادی نیا: ۷۵)

مجموعه این حوادث و اطلاعات باعث شد که امام خمینی (ره) بعدها تحلیل خود را از انقلاب مشروطیت چنین ارائه دهد. «در جنبش مشروطیت همین علما در رأس بودند. اصل مشروطیت اساسش از نجف... و ایران به دست علما شروع شد... لیکن بعد از آن که [مشروطه محقق شد] دنباله‌اش گرفته نشد. مردم بی‌طرف بودند، روحانیون هم رفتند و هرکسی [رفت] سراغ کار خودش.» (امام خمینی، ج ۱۵: ۲۰۲) بنابراین امام علت شکست انقلاب مشروطیت را، کنار کشیدن و سرخوردگی روحانیت از رهبری انقلاب و به تبع آن کنار کشیدن مردم از صحنه مبارزه می‌داند.

۲. جنگ جهانی اول و پیامدهای آن نیز، از جمله حوادثی بود که بر امام خمینی تأثیر گذاشت. به طوری که این دوران را تلخ‌ترین روزهای زندگی امام ذکر کرده‌اند. (مرادی نیا: ۸۱) ایران با اینکه در جنگ جهانی اول اعلام بی‌طرفی کرد، لیکن مورد تهاجم کشورهای درگیر جنگ جهانی اول واقع شد. در جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴م) تعدادی از نمایندگان مجلس سوم شورای ملی و شخصیت‌های سیاسی از تهران مهاجرت کردند. آنها نخست در قم کمیته دفاع ملی تشکیل دادند سپس به اصفهان و از اصفهان به کرمانشاه رفتند. مهاجرین بر سر راه خود مدتی نیز در خمین اقامت کردند. امام خمینی در این زمان ۱۴ ساله بود و از نزدیک با شخصیت‌های سیاسی و نمایندگان مجلس آشنا شد. محمد جواد مرادی نیا می‌نویسد: «حضور بزرگانی چون آیت‌الله سید محمد طباطبایی، آیت‌الله سید حسن مدرس، عزالممالک اردلان، حاج میرزا محمود دولت‌آبادی، عارف قزوینی، وحیدالملک شبیانی و... در خمین، فرصت خوبی برای آقا روح‌الله محسوب می‌شد، تا از نزدیک با کسانی آشنا شود که نامشان را از برادر بزرگش آقا مرتضی یا بزرگان فامیل شنیده و یا در جراید خوانده بود. هر چند این آشنایی نمی‌توانست عمیق باشد، اما در عین حال آثار طبیعی خود را بر فکر و ذهن آقا روح‌الله در پی داشت.» (مرادی نیا: ۸۵)

در این زمان سید محمد کمره‌ای که از آزادی خواهان بود، وارد خمین شد. وی نیز در آشنایی امام خمینی (ره) با مسائل سیاسی نقش مهمی داشت. بدین ترتیب امام از همان دوره جوانی در معرض آخرین اخبار و رویدادهای سیاسی ایران قرار گرفت. (بهشتی سرشت: ۵۲)

۳- یکی دیگر از حوادث دوره جوانی امام خمینی، ورود قوای روسیه به ولایت کمره بود. هدف روس‌ها برقراری ارتباط با انگلیس در غرب و جلوگیری از نفوذ

آلمانی‌ها در میان مردم بود. امام خمینی (ره) در خمین نظاره‌گر ورود ارتش روسیه بود. ایشان در این باره می‌گوید: «من کوچک بودم لیکن مدرسه می‌رفتم و سربازهای شوروی را در همان مرکزی که ما داشتیم، در خمین، من آن‌جا آن‌ها را می‌دیدم و ما مورد تاخت و تاز واقع شدیم در جنگ جهانی اول...» (امام خمینی، ج ۱۲: ۳۷۴) بی‌شک این گونه حوادث نقش مهمی در روحیه بیگانه‌ستیزی امام داشت.

۴. ظلم و ستم یاغیان و حکام محلی نیز نقش مهمی در پرورش روحیه ظلم‌ستیزی امام داشت. در این دوره علاوه بر حکام، یاغیان محلی نیز دائماً به خمین و روستاهای اطراف آن حمله می‌کردند. «به طوری که مردم هیچ پناهگاهی جز خانه و بیوت علمای نافذ نداشتند و از همین رو خانه اجدادی امام، همچون دژهای مستحکم در مقابل هجوم اشراک، ایستادگی و مقاومت می‌نمود.» (بهشتی سرشت: ۴۹)

امام خمینی حوادث آن دوران را این‌گونه نقل می‌کند: «من از بچگی در جنگ بودم... ما مورد هجوم ذلّتی‌ها بودیم. مورد هجوم رجبعلی‌ها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین حالی که تقریباً شاید بلوغم بود و بچه بودم دور این سنگرهایی که بسته بودند در محل‌ها، و این‌ها می‌خواستند هجوم کنند و غارت کنند، آنجا می‌رفتیم سنگرها را سرکشی می‌کردیم.» (امام خمینی ج ۱۱: ۱۳-۱۲)

۵. یکی دیگر از حوادث مهم کشور، قبل از ورود امام خمینی (ره) به حوزه علمیه قم، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش بود. دو چهره اصلی این کودتا، سید ضیاءالدین طباطبایی (چهره سیاسی) و رضاخان (چهره نظامی) بودند. و شرایط داخلی ایران زمینه را برای قدرت گرفتن رضاخان آماده کرده بود. حوادث تلخ سال‌های پس از مشروطیت و انحطاط و نافرجامی آن باعث سرخوردگی مردم و



منابع

- ۱- امام خمینی، **صحیفه نور** (مجموعه رهنمودهای امام خمینی)، ۲۲ جلد، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- ۲- انصاری، حمید، **حدیث بیداری**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶.
۳. ستوده؛ امیررضا، **پایه‌های آفتاب**، ج ۱، تهران، نشر پنجره، ۱۳۸۲.
۴. پسندیده، سیدمرتضی، **خاطرات آیت الله پسندیده**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴.
۵. رجبی، محمدحسن، **زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۶. روحانی، حمید، **نهضت امام خمینی**، ۲ جلد، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱.
۷. ملک زاده، مهدی، **تاریخ انقلاب مشروطیت**، ۲ جلد، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
۸. مدنی، جلال‌الدین، **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، ۲ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
۹. مرادی‌نیا، محمدجواد، **سطر اول**، تهران، چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۵.
۱۰. نقیب زاده، احمد، **دولت رضاشاه و نظام ایلی**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۱. ورهرام، غلامرضا، **نظام سیاسی و سازمان اجتماعی ایران در عصر قاجار**، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۷.
۱۲. بهشتی سرشت، محسن، «**زمینه‌های تاریخی تکوین اندیشه سیاسی امام خمینی**»، مجله متین، تهران، پژوهشگاه امام خمینی و انقلاب اسلامی، ش ۳۰، ۱۳۸۵.
۱۳. خمینی، احمد، «**زندگی امام به روایت امام**»، مجله حضور، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ش ۱، ۱۳۷۰.

یکی از محققین معتقد است که: «هنگام وقوع کودتا، از سوی علما و نخبگان مقاومتی صورت نگرفت و همگان در انتظار نتایج باقی ماندند.» (بهشتی سرشت: ۵۵) تنها یک روحانی مبارز در برابر قدرت گرفتن رضاخان مقاومت کرد و آن سیدحسین مدرس بود. امام خمینی که در آن دوران ۲۰ ساله بود، درک عمیقی از حوادث و رویدادها نشان می‌داد. امام در این دوران مردم و روحانیون را سرزنش می‌کرد که چرا مدرس را تنها گذاشته‌اند. «باز در همان زمان، یکی از اشتباهات این بود که مردم، یا آنهایی که باید مردم را آگاه کنند، پشتیبانی از مدرس نکردند... اگر پشتیبانی کرده بودند، مدرس مردی بود که با منطق قوی و اطلاعات خوب و شجاعت و همه اینها موصوف بود؛ و ممکن بود که در همان وقت شر این خانواده کنده بشود؛ و نشد» (امام خمینی، ج ۴: ۲۶۹)

بنابراین دوران بیست ساله اول زندگی امام خمینی با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش به پایان رسید. دیدن و تجربه کردن این همه حوادث از نزدیک آقا روح‌الله را چون آهنگی آبدیده مقاوم کرد و دیگر او بیم و هراس از کسی و چیزی نداشت، پس باید به قم می‌رفت تا جهان بینی خود را کامل کند. (مرادی نیا: ۱۴۱).

بسیاری از رهبران سیاسی و مذهبی ایران شده بود. بروز جنگ جهانی اول و مداخله گسترده بیگانگان در ایران که با غارت منابع ملی، فقر اقتصادی، قحطی، گرسنگی و ناامنی‌های اجتماعی همراه بود، بر دامنه این مصیبت‌ها می‌افزود و استقلال ایرن، با حضور قدرت‌های بیگانه در شمال و جنوب کشور، تهدید می‌شد.

بی‌کفایتی احمدشاه و دولتمردان از یک سو، و سرپیچی حاکمان محلی از فرمانبرداری از حکومت مرکزی، از سوی دیگر، موجب شیوع آشوب و از میان رفتن امنیت در جامعه گردیده بود. از این رو، در میان خواسته‌های مردم نیاز به امنیت یکی از مطالبات اساسی و کاملاً محسوس به شمار می‌رفت. رضاخان که قبلاً موفق به سرکوب چند شورش داخلی شده بود، رفته رفته به عنوان عامل برقراری امنیت در کشور شناخته شد. البته حمایت انگلیس و طرفداری جریان‌ها و حزب‌های سیاسی از رضاخان این باور را در میان مردم تقویت نیز کرده بود. از جمله اقدام‌هایی که نفوذ رضاخان را در میان مردم افزایش داد، سرکوب شیخ خزعل در خوزستان بود. این موفقیت باعث شد که تصویری قهرمانانه و حتی ضد انگلیسی از رضاخان در اذهان مردم ایجاد شود. (نقیب زاده: ۱۶۳-۱۶۰)